



مکتب کلامی

مذهب اشاعره

تحقیق در مکتب کلامی معتزله در چند شماره ماهنامه تحقیقی گوهر چاپ شد، چنین بنظر آمد که مقاله‌ی تحقیقی دیگری نیز درباره‌ی مکتب کلامی «مذهب اشاعره» که مخالف و جانشین آن شمرده می‌شود، بحث و نقدی هر چند کوتاه و عاجل بعمل آید تا مقام و اهمیت هر دو مذهب از نظر دینی و فلسفی روشن گردد.

اکنون اساس الهیات و عقاید کلامی بیشتر پیروان مذاهب اهل سنت بالاخص مذاهب مالکی و شافعی و حنبلی بر عقاید مذاهب اشاعره مبتنی است، چنانکه در مقاله‌ی «فلسفه کلامی معتزله» به تفصیل گفته شد، از اواخر قرن اول هجری يك مکتب کلامی (فلسفه دینی) در اسلام بوجود آمد که بعدها بنام «مذهب معتزله» خوانده شد، بنیان گذار این مکتب و اصل بن عطاء (۱۳۱-۸۰ هـ - ق) بود. پس از او پیشوایان دیگر معتزلی عقاید آن مذهب را گستر دند و اساس آن را بر استدالات عقلی و خرد گرایی فلسفی نهادند. آن مذهب در قرنهای دوم و سوم هجری پیروان و طرفدارانی بسیار یافت، تا آنجا که تا اواخر قرن سوم، بویژه در زمان سه خلیفه عباسی مأمون و المعتصم و الواثق عقاید کلامی معتزله بر افکار و عقاید

☆ آقای یوسف فضائی از پژوهندگان معاصر

دینی بیشتر مسلمانان حکومت می‌کرد.

اشاره به اوضاع علم کلام در هنگام ظهور اشاعره

* پیش از آنکه در خصوصیات مذهب اشاعره بحث کنیم، لازم است با اوضاع علم کلام در زمان ظهور مذهب نامبرده اشاره‌ای شود.

اساس مذهب معتزله بر استدلال عقلی نهاده شده بود، یعنی متکلمان معتزله تفکر منطقی و استدلال عقلی و آزاد اندیشی را بر هر چیز دیگر مقدم می‌داشتند و روایات و ظواهر آیات قرآن را با موازین عقلی می‌سنجیدند، از این رو روش کلامی معتزله به مذاق مذهبی اصحاب حدیث و سنت‌گرایان از شیعه و اهل سنت و فقهای متشرع تلخ آمد و در نتیجه مکتب معتزله را مورد حمله و تکفیر قرار دادند. این مخالفان معتزله، یعنی اصحاب حدیث و سنت‌گرایان که در میان عامه‌ی مسلمانان متعصب نفوذ مذهبی و جنبه‌ی دینی داشتند، برای مبارزه با معتزله و کوبیدن عقاید آن مکتب به درگوشه‌ی وسیله متوسل می‌شدند بدین ترتیب در اوایل قرن چهارم هجری، یعنی هنگامی که ابوالحسن اشعری (بنیان‌گذار مذهب اشاعره) بر ضد معتزله برخاست، اوضاع و احوال سیر افکار دینی مسلمانان، یعنی طبقه‌ی عوام بر ضد معتزله جریان داشت و حملات اهل سنت و اصحاب حدیث و فقهای ساده اندیش، از شیعی و سنی، بخصوص اهل سنت و جماعت، از هر سو بطرف معتزله متوجه شده بود.

با آغاز دوره خلافت القادر بالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲ هـ) که از عقاید اصحاب سنت و مکتب اشاعره طرفداری می‌کرد، پیروان معتزله از سنی و شیعی مورد شکنجه و نفی و حبس قرار گرفتند. روی این مبنای، در نیمه‌ی اول قرن چهارم هجری مکتب کلامی معتزله روبه ضعف نهاد و عقب نشست و حالت دفاع بخود گرفت. در این وضع مساعد، ابوالحسن اشعری، بر ضد معتزله قیام کرد و مذهبی نوین آورد.

ابوالحسن اشعری بنیان‌گذار مکتب کلامی اشاعره

بنیان‌گذار مذهب اشاعره علی بن اسماعیل معروف به ابوالحسن اشعری (۳۳۰-۳۶۰ هـ) از مردم بصره و ساکن بغداد بود. نژاد او با نه واسطه به ابوموسی اشعری، از اصحاب پیامبر می‌رسید و وی تا چهل سالگی پیرو طرفدار مکتب معتزله و شاگرد ابوعلی جبائی بود، اشعری در اصول معتزله صاحب نظر و در مسائل کلامی آن مذهب متبحر و در عین حال در حدیث و سنت و روایت نیز مجتهد و عالم بود.^۲ او با اینکه در مکتب معتزله تربیت شده و نزد پیشوایان معتزلی مانند ابوعلی

پاسخ دهی! بعد از آن واقعه، اشعری از جبائی و در نتیجه از عقاید معتزله کناره گرفت.^۴ پس از آن تحولی در عقیده و فکر اشعری پدید آمد و از مذهب معتزله جدا شد و مدتی به تنهایی با متکلمان معتزله به مبارزه پرداخت، و بر ضد آن قیام کرد و خود يك نظام عقیدتی و کلامی دیگری را بوجود آورد.

کیفیت قیام و اظهار بیزاری اشعری از عقاید معتزله

اشعری، بعد از آن مناظره با جبائی که یکی از پیشوایان بزرگ معتزله بود، از او جدا شد. پس از دیگر گونی و تحولی که در عقیده او بوجود آمد و به عقاید معتزله و پیشوایان معتزلی بدین گشت، او در سال سیصد هجری بروزی جمعه، که همدی مسلمانان بصره برای شرکت در نماز جمعه در مسجد جامع آن شهر حاضر شده بودند، بر منبر رفت و بعنوان اظهار بیزاری خود از معتزله و اعلام توبه از عقاید و پیروی آن مذهب، با آوازی بلند گفت:

«كنت اقول به خلق القرآن، و ان الله لا تراها ابصار، و ان افعال الشرانا افعالها، و اناتائب، مقلع، معتقد للردالمعتزله ومخرج من فضائهم ومعایبهم.»^۵
یعنی: من قبلا به عقیده‌ی خلق و حدوث قرآن معتقد بودم، و اعتقاد داشتم که چشمهای بندگان نمی‌توانند خداوند را به بینند، و نیز می‌گفتم که فاعل افعال شرخود من هستم، اکنون از آن عقاید توبه می‌کنم و بیزاری می‌جویم و به بطلان عقاید معتزله معتقدم و از معایب و افتضاحات آنها خارج شده‌ام.

ابوالحسن اشعری از آن پس در همدی عقاید کلامی با معتزله مخالفت کرد و عقاید غیر منطقی و ساده‌ی اهل حدیث و اصحاب سنت را، با بیان متشرعانه‌ی بر عقاید عقلی و استدلالی معتزله ترجیح داد. او که تا چهل سالگی در محیط معتزله تربیت یافته، و به راههای استدلال عقلی نیک آشنا شده بود، از آن پس بر ضد معتزله قیام کرد و با همان سلاح استدلال با پیشوایان معتزله به مبارزه برخاست و به نفع اهل حدیث و سنت گرایان، که از پیش مخالف معتزله بودند، قد علم کرد و در همدی مسائل کلامی شیوه و راهی پیش گرفت که خلاف جهت راه معتزله بود، یعنی راهی که جلوی آزاد اندیشی و خودگرایی و تفکر فلسفی متفکران اسلامی را گرفت، و بطور کلی انسان را در راه تعقل و خط مشی فکری دست و پا بسته و مجبور و بی اراده و مملوک اراده خالق ساخت.

پس از آنکه عقاید غیر عقلی و ساده و سنتی و ضد معتزلی اشعری مورد پسند و قبول عامه‌ی مسلمانان متعصب و سنت‌گرایان و اهل حدیث قرار گرفت و رفته رفته اشاعره یعنی پیروان عقاید اشعری، با سلاح تکفیر بر معتزله پیروز شدند، شیوه‌ی تعصب دینی

جبائی درس خوانده بود، برضد معتزله قیام کرد. علت این امر آن بوده است که در حالی که اشعری يك متكلم معتزلی شمرده می‌شد، بوسیله‌ی تبجر در علم حدیث و روایت گرائی در زوایای روح او تمایلی ناخودآگاهانه به اهل حدیث و اصحاب سنت بوجود آمده بود، و یا لاقلاً استعداد حدیث گرائی و ضد معتزلی در او آماده شده بود. از این رو بهانه‌ی سطحی او را از معتزله روگردان نمود و برضد معتزله ساخت.

مناظره‌ی اشعری با جبائی و قیام اشعری برضد معتزله

بهانه‌ای که باعث جدائی و کناره‌گیری ابوالحسن اشعری از معتزله و مخالفت او با استادش ابوعلی جبائی شد، مناظره‌ای بود که میان او و استادش جبائی واقع شد. چگونگی این مناظره را ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل نموده و ترجمه آن چنین است:

«ابوالحسن اشعری از استاد معتزلی خود ابوعلی جبائی درباره‌ی سه برادری سؤال کرد که یکی از آنان مؤمن و پرهیزگار، دومین کافر و فاسق، و سومین نا بالغ و صغیر باشند و در آن حال از دنیا بروند، احوال آنان در قیامت چگونه خواهد شد؟

جبائی گفت: برادر مؤمن و پارسا در بهشت متنعم و برادر کافر در درکات دوزخ معذب و برادر صغیر در اعراف (میان بهشت و جهنم) خواهند بود.

اشعری گفت: اگر آن برادر صغیر بخواهد که به بهشت رود، آیا باو اجازه داده خواهد شد، یا نه؟

جبائی گفت: نه. زیرا باو گفته می‌شود علت بهشت رفتن برادرت طاعات و عبادات بسیار اوست، چون تو دارای آن طاعات و عبادات نیستی، نمی‌توانی بجای او بروی.

اشعری گفت: اگر آن برادر صغیر در پاسخ گوید اینکه من دارای طاعات برادرم نیستم، تقصیری ندارم، زیرا تو بودی ای خدا که مرا زنده نگذاشتی تا بتوانم اهل طاعت باشم. جبائی گفت: خدا در پاسخ خواهد گفت: من می‌دانستم که اگر تو زنده می‌ماندی بجای عبادت مرتکب گناه و معصیت می‌شدی، و در نتیجه مستحق عذاب دردناک الهی می‌گشتی.

اشعری گفت: در این هنگام اگر آن برادر کافر بگوید: خداوند چنانکه حال آن برادر صغیر مرا می‌دانستی، حال مرا نیز می‌دانستی، پس چرا مصلحت او را رعایت کردی یعنی او را زنده نگذاشتی که مرتکب گناه و در نتیجه مستحق عذاب شود، ولی درباره‌ی من رعایت نکردی؟

جبائی گفت: ای اشعری تو دیوانه شده‌ای که چنین پرسشهایی را مطرح می‌کنی! اشعری گفت: نه! من دیوانه نشده‌ام، بلکه تو درماندی و نتوانستی به سئوالهای من

و سخت‌گیری هم از ناحیه‌ی خلافت عباسی و هم از سوی اهل حدیث و سنت‌گرایان، نسبت به متفکران و دانایان آزاد اندیش اسلامی شدت یافت، و بطور رسمی مبارزه‌ی اشاعره و اهل حدیث با گروه‌های مختلف خودگرایان مانند معتزله و متکلمان شیعه و اسماعیلیه و بخصوص فلاسفه‌ی اسلامی، که از معتزله پیشرفته‌تر بودند، شروع شد و شیوه‌ی تقلید و تبعید فکری و اکتفا کردن به ظواهر سنت و گفتار گذشتگان رواج یافت و در نتیجه از قرن پنجم بعد، بویژه در قرن ششم هجری، شیوه‌ی استدلال فکری و تعقل فلسفی و مناظره و تحقیق در توجیه مسائل کلامی و فلسفه‌ی دینی بانحطاط رو نهاد.

با شروع خلافت القادر بالله عباسی (۴۲۲-۳۸۱) که اشاعره و اهل سنت و حدیث‌گرایان را حمایت می‌کرد و خودش کتابی بررد معتزله و فلاسفه نوشته بود و اشاعره را تأیید می‌کرد امر مبارزه با متفکران اسلامی به اعلا درجه‌ی شدت رسید.^۶

علت غلبه‌ی اشاعره بر معتزله و متفکران اسلامی

علت غلبه‌ی اشعری و پیروان او، یعنی اشاعره بر معتزله و متفکران و متکلمان آزاداندیش و خردگرای اسلامی، بطور کلی، دو چیز بود:

یکی اینکه اکثر مسلمانان عوام و ظاهرین بودند و فقهای اهل سنت، که اصولاً با تفکر و تعقل آزاد مخالف بودند، از جهت کینه و خشمی که نسبت به معتزله و فلاسفه اسلامی داشتند، به ابوالحسن اشعری پیوستند و او را در مبارزه‌ی با معتزله تشویق و یاری و تأیید کردند. دیگر اینکه از زمان متوکل عباسی (۳۴۷-۳۰۶ هـ) بعد، که پس از الوائق به خلافت رسید، خلفای عباسی، بویژه القادر بالله (۴۲۲-۳۸۱ هـ) ابوالحسن اشعری و متکلمان اشاعره را مورد حمایت قرار دادند. بنابراین، دو قدرت بزرگ و قاطع، یعنی دستگاه خلافت و حمیت مذهبی و تعصب دینی ظاهر بنیان، دست بهم داد و باشیوه‌ی تعقل و آزاد اندیشی و استدلال فلسفی، که متفکران معتزلی و فلاسفه‌ی اسلامی مدافع آن بودند، به مبارزه و مجادله پرداختند.

در این مبارزه، فقها و اصحاب حدیث از اهل سنت، بیشتر از شیعیان می‌کوشیدند. زیرا شیعیان در بیشتر مسائل اساسی کلامی، مانند اعتقاد به عدالت خداوند و اصلی از اصول دین قرار دادن آن، و چگونگی تعبیر و توجیه صفات خدا با معتزله همفکر و هم‌زبان بودند.

به هر منوال، ابوالحسن اشعری قهرمان و پیشوای نهضت اشاعره و بنیان‌گذار مکتب کلامی مذهب اشاعره بود، از این رو او در نظر اهل حدیث و مذاهب فقهی اهل سنت (بغیر از حنفیان که در مسائل کلامی پیرو مذهب ابومنصور ماتریدی بودند)، بویژه شافعیان دارای مقامی بسیار بلندگشت، بطوری که گفته‌اند او را در عقاید دینی حجت شمرده

و به او لقب «شیخ اشاعره» و احياناً «شیخنا» دادند. چنانکه عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الفرق بين الفرق» سخنان او را مبنا و حجت می‌شمارد و او را با لقب «شیخنا» خطاب می‌کند.

اصول عقاید ابوالحسن اشعری

چنانکه پیش از این گفتیم، ابوالحسن اشعری در سال ۳۰۰ هجری در مسجد جامع بصره بیزاری و مخالفت خود را از عقاید معتزله اعلام کرد، و پس از آن، اصول عقاید کلامی خود را در برابر عقاید معتزله بیان نمود.

اشعری خود در کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصیین می‌گوید:

«عقاید کلامی ما عبارت است از تمسک به کتاب خدا و سنت پیامبر. آنچه که از اصحاب پیامبر و تابعین آنان و پیشوایان حدیث نقل شده می‌پذیریم و آنها را بر عقاید استدلالی و منطقی ترجیح می‌دهیم و به آنچه که احمد بن حنبل (که بزرگترین پیشوای سنت گرایان و اهل حدیث و مخالف سرسخت معتزله و عقاید استدلالی بود)، معتقد است، مانیز معتقدیم و با هر عقیده‌ای که با عقیده‌ی او مخالف باشد، مخالفیم...»^۷

اشعری برخلاف معتزله، معتقد بوده است که «خدا مالک بندگان است، و آنچه که درباره‌ی مملوکان خود بخواهد انجام می‌دهد و هر چه اراده کند فرمان می‌دهد اگر هم‌هی خلق جهان را به بهشت برد، مرتکب حیفی نشده است، و اگر همه آنان را به آتش دوزخ افکند ظلمی نکرده است...» درباره‌ی رؤیت خداوند گفته است:

«او را می‌شود دید زیرا هر چه موجود باشد دیدنی و قابل رؤیت است و چون باری

تعالی موجود است پس می‌شود او را دید...»^۸

اشعری منکر وجوب صنعت عدالت خداوند شد، و قرآن را غیر مخلوق و قدیم شمرد. او حسن و قبح اشیاء را عرضی و نسبی شمرد و عقل بشر را در تشخیص آنها ناتوان دانست، و معتقد شد که فاعل کردارهای بندگان خداست، انسان در انجام کارهای مجبور و مانند آلت دست خداست و از خود اراده‌ای ندارد.

۱- خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، مصر ۱۳۴۹ هـ. ۱۹۳۱/، ج ۱۱، ص ۳۴۷.

۲- ریحانة الادب، چاپ سوم تبریز، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳- ابن خلکان: وفيات الاعیان، مصر ۱۳۶۹ هـ، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴- وفيات الاعیان، قاهره ۱۹۴۸ م. ج ۳، ص ۳۹۸-ریحانة الادب، چاپ سوم تبریز،

ج ۱، ص ۳۹۳.

۵- وفيات الاعیان، همان، ص ۴۴۶.

۶- ابوالحسن اشعری: مقامات الاسلامیین، قاهره ۱۳۶۹ هـ. ج ۱، ص ۲۴۳.

۷- مقامات الاسلامیین، قاهره ۱۳۶۹ هـ. ج ۱، ص ۲۴.

۸- ص ۱۱۰. شهرستانی: ملل و نحل تهران ۳۵۰. ص ۱۱۰.